

جرج برنارد شاو در یک نگاه



آثار جرج برنارد شاو

شاو در ۱۸۹۸ مجموعه «نمایشنامه‌های ناخوشایند» و «نمایشنامه‌های خوشایند» را منتشر کرد. در مجموعه اول نمایشنامه‌های است به نام کسب و کار خانم وارن^{۱۱} (۱۸۹۴).

وقتی این نمایشنامه برای نخستین بار به صحنه آمد، شور و هراسی پدید آورد. ویری وارن^{۱۲} دانشجوی رشته ریاضیات که از کمبریج فارغ‌التحصیل شده است، برای گذراندن تعطیلات خود به خانه روستایی مادرش در سوری^{۱۳} می‌آید و به یکی از دوستان مادرش به نام پرد^{۱۴} می‌گوید که در طلب شغل و حرفه‌ای است و ویری این حقیقت را نمی‌داند که مادرش روسپی خانه‌هایی را در آن ناحیه اداره می‌کند.

خانم وارن یکی از دوستان پیر و نازیباي خود به نام سر جورج کرافتس^{۱۵} را به خانه می‌آورد. فرانک گاردنر^{۱۶} که پسر کشیش سمونل گاردنر است، خواستگار ویوی است. کرافتس دل‌باخته ویوی می‌شود، اما از این بیم دارد که میادا او دختر خودش باشد. وقتی درمی‌یابد که پدر فرانک خود نیز یکی از عشاق قدیمی خانم وارن بوده است، و فرانک و ویوی نابرداری و ناخواهری هستند، میان آن‌ها جدایی می‌افتد.

خانم وارن حقیقت زندگی خود را به دخترش اعتراف می‌کند. ویوی که مادرش را پخشیده است، می‌رود تا به دوستی در لندن ملحق شود، چرا که تصمیم می‌گیرد خود معیشتش را فراهم آورد، فرانک که ویوی را دوست دارد، داستان کرافتس را باور نمی‌کند، اما وقتی از جزئیات داستان و کار خانم وارن مطلع می‌شود، حس می‌کند که نمی‌تواند با ویوی ازدواج کند، با این همه می‌کوشد تا از گفت‌وگوی میان ویوی و مادرش به هنگام عزیمت جلوگیری کند.

اسلحه و انسان^{۱۷}

ماجرای نمایش «اسلحه و انسان»^{۱۸} (۱۸۹۴) در شهر کوچکی در بلغارستان رخ می‌دهد (۱۸۸۵-۱۸۸۶) پتکوف‌ها^{۱۹} یکی از ثروتمندترین خانواده‌های بلغارستان به شمار می‌آیند و در خانه‌ای که یک کتابخانه و یک زندگی الکتریکی دارد، زندگی می‌کنند.

کاترین پتکوف^{۲۰} وارد اتاق دخترش رایانا^{۲۱} می‌شود و به او می‌گوید نامزدش سرگیس^{۲۲} در ارتش بلغارستان سوار نظام بی‌باکی را بر ضد صرب‌ها رهبری می‌کند و صرب‌ها کاملاً عقب‌نشینی کرده‌اند و برخی از آوارگان ممکن است از شهر خود بگریزند. بعد کاپیتان بلانتسکی^{۲۳} یک افسر سوئسی در ارتش صرب‌ها از پنجره اتاق راینا بالا می‌رود و او را با تپانچه‌ای تهدید می‌کند. کاپیتان خسته و عصبی است و آزمندانه شکلات می‌خورد، در حقیقت عادت به خوردن شکلات دارد. وقتی عکس سرگیس را در اتاق راینا می‌بیند، به او

علاقه شاو به هنری جرج نویسنده و سخنران اقتصاد سیاسی و همان‌طور که ذکر شد کارل مارکس دیگر متخصصان علوم نظری و اجتماعی او را با انجمن سوسیالیست‌های فابین پیوستگی داد. سمونل باتلز و نیچه نیز بر او تأثیر فراوانی نهادند. کمدی‌های مینکرانه و بذله‌گویانه شاو او را واداشت تا با لحنی خوش‌دلانه و بی‌هیچ هراسی عیصر خود را به انتقاد بگیرد و چون از تفاوت و اختلاف میان قراردادهای پذیرفته‌شده در زندگی و آنچه که واقعاً در ورای آن جای داشت آگاه بود، بر ضد افکار خراب و آداب مفرط موجود در جامعه قد علم کرد. شاو امیدوار بود که تظاهرات پوچ و بی‌حقیقت آدمیان را خنثی کند و در آنان شهادتی روشنفکرانه پدید آورد. مفاهیم طنز و هزل و مذهب سنتی و فلسفه او در نمایشنامه‌های «آندروکلس و شیر» و در «بارگشت به موتوزلا» و گرایش‌های مربوط به روابط اجتماعی چون نمایشنامه‌های «کسب و کار خانم وارن»، «کاندیدا»، «بشر عادی و بشر عالی»، کارهای قهرمانی در ارتش چون نمایشنامه‌های «اسلحه و لرد» و در «هرید شیطان» و تمایل به داشتن جامعه‌ای رفیع را در بر می‌گیرد.

در تمام این نمایش‌ها شخصیت‌ها صرفاً عواملی برای بازگو کردن پندارها و عقایدند، و نهادها قویاً مصنوعی و ساختگی. حس شاو درباره پندارها و بذله‌گویی‌های متناقض، غیر قابل انکار است. گفت‌وگوهایی چون گفت‌وگوی ویلیام کانگریو درام‌نویس انگلیسی و اسکار وایلد، تابان و درخشنده‌اند.

شاو این نویسنده قدرتمند که در ۱۹۲۵ جایزه نوبل را از آن خود ساخت، در دوم نوامبر ۱۹۵۰ دیده از جهان فرو بست.

جرج برنارد شاو، منتقد، مصلح اجتماعی و نمایشنامه‌نویس ایرلندی در ۱۸۵۶ در دوبلین به دنیا آمد. مادرش که خواننده و معلم‌دهنده آواز بود، برنارد را با موسیقی آشنا کرد تا جایی که پس از مهاجرت به لندن در ۱۸۷۶ با نام مستعار به کار انتقاد از موسیقی پرداخت. در این انتقادهای علاقه او به واگنر آشکار است.

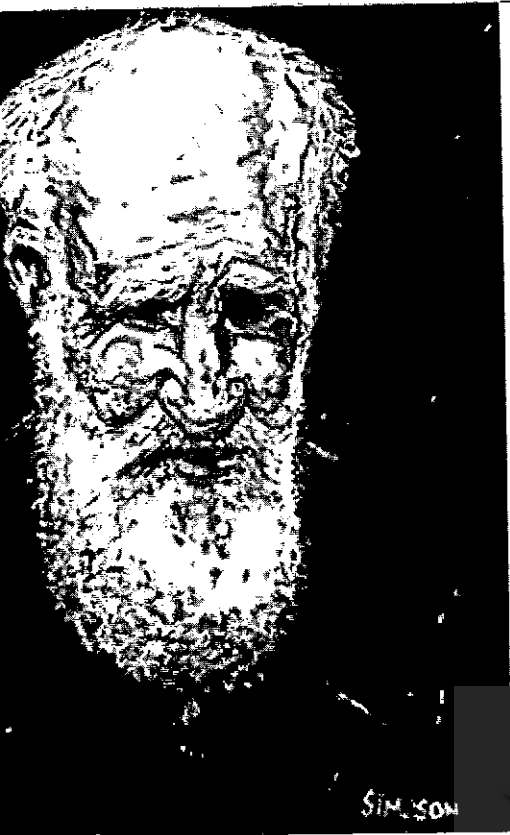
علاقه شاو در اصلاحات اجتماعی و سیاسی او را واداشت تا در ۱۸۸۴ به انجمن فابین ملحق شود و او را به عنوان ناطقی زبردست بشناسند. شاو با خواندن آثار ایسن به تئاتر علاقه‌مند شد و به نوشتن نمایشنامه‌هایی چند پرداخت و از این سو او را به عنوان بهترین نمایشنامه‌نویس زمان خود به حساب آوردند.

نخستین مجموعه نمایشنامه‌های او در ۱۸۹۸ زیر عنوان نمایشنامه‌های خوشایند و ناخوشایند (۳) انتشار یافت.

شاو پس از آشنایی با افکار کارل مارکس و مطالعه کتاب سرمایه و آثار انگلس و پی بردن به اصول مادیت تاریخی، ملی کردن انواع سرمایه را اشاعه داد.

آثار شاو ترکیبی است از طنز، بذله‌گویی، بت‌شکنی و چشم‌اندازهای اجتماعی. مفاهیم اصلی جملات هنری او مربوط به قراردادهای اجتماعی ازدواج، خیانت در زناشویی، مذهب اورتودکس، اخلاقیات، افاده‌فروشی اجتماعی، نوع‌پرستی و بشردوستی، حکومت اشرافی سالوس، سیاست و خصوصاً سیاست بریتانیای کبیر است.

فعالیت شاو به عنوان منتقد موسیقی و درام در آثار غیر نمایشی او به نام‌های جوهر و اصل ایسنسیسم (۱۸۹۱) و واگنریت کامل (۱۸۹۸) گرد آمده است.



جوان به مهربانی رفتار می کند و از او می خواهد که نزدشان بماند. کنشیش برای نخستین بار اطمینانش را از دست می دهد و پیر و فرسوده به نظر می آید. از این رو تصمیم می گیرد که کاندیدا و مارچینک را به حال خودشان واگذارد. مورل پس از خاتمه سخنرانی و موعظه در مجلسی به خانه بازمی گردد و می شنود که شاعر جوان کاندیدا را با نام اولش می خواند. مردان با هم نزاع می کنند و سرانجام مورل از کاندیدا می خواهد که در میانشان یکی را برگزیند، کاندیدا مورل را برمیگزیند چرا که از هر دو ضعیف تر است و همسرش بیشتر به او نیاز دارد.

توهر گز نمی توانی بگویی

(۱۸۹۸)^{۲۴} در این کمدی که یکی از آثار اولیه اما مشهور شاو است، والنتاین^{۲۷} یک دندانساز جوان در پناهگاهی ساحلی به کار پرداخته است. در اینجا با خانواده کلندن^{۲۸} که شامل خانم کلندن که زنی است معتقد به حقوق اجتماعی زنان و سه فرزند او گلوریا،^{۲۹} دالی^{۳۰} و فلیپ^{۳۱} آشنا می شود. خانم کلندن از مدت ها پیش شوهر خود کامه و دیکتاتور خود را ترک کرده و فرزندان خود را به نام دیگری غیر از نام پدرشان به رشد رسانیده است. خانواده کلندن والنتاین و صاحبخانه اش را به ناهار دعوت کرده اند. با این همه وقتی والنتاین برای صرف ناهار وارد می شود، خانم کلندن به رغم بی میلی و اکراه خود در می یابد که صاحبخانه والنتاین آقای کرپتن^{۳۲} شوهر سابقش است.

دالی و فلیپ به ویلیام^{۳۳} پیشخدمت با نزاکت و موقع شناسی متوسل می شوند و ویلیام به آقای کرپتن می گوید که او پس از هجده سال جدایی اکنون با خانواده اش ناهار صرف می کند. والنتاین جوان، عاشق گلوریا می شود و از او تقاضای ازدواج می کند. آقای مک کوماس^{۳۴} وکیل خانم کلندن به ملاقات آقای کرپتن که از رفتار خانواده اش اکراه دارد، به راه خود می رود. او اعتقاد دارد که آن ها و والنتاین دارند نقشه ای طرح می کنند تا او را آزار دهند. از این رو نگهداری فرزندان خود را طلب می کند. مک لوکاس از بون^{۳۵} یک وکیل مشهور کمک می طلبد و همان شب از او می خواهد که در کنفرانسی با شرکت کرپتن شرکت کند. در یک میهمان خانه مجلس رقصی با لباس های عجیب و غریب ترتیب داده شده است و بون یا لباس مخصوص خود وارد می شود. در این گیرودار در می یابند او پسر ویلیام است که زندگی و کار موفقیت آمیز بون باعث شده است که او پیشخدمت بشود تا لطمه ای به پسرش نزند. سرانجام بون مشکلات آقای کرپتن را مرتفع می کند و خواستگاری والنتاین از گلوریا پذیرفته می شود و همه چیز به خوشی پایان می گیرد.

می گوید یورش سوار نظام تنها به خاطر آنکه سربها به اندازه کافی سلاح نداشته اند شکست خورده اند. بلانتسکلی مخالف جنگ است و به راینا می گوید یک سرباز ابتدا باید جان خودش را نجات بدهد، راینا و کاترین به او اعتراض می کنند و سرانجام او را با کت سرگرد پتکوف روانه می کنند. صلح برقرار می شود، و پتکوف و سرگیسک بازمی گردند. پتکوف از اینکه در خانه است، احساس شادمانی می کند، سرگیسک عشق قهرمانی خود را در راینا می یابد و لوکا^{۳۱} خدمتکار زیبایی خود را نیز دوست دارد. لوکا خود نیز درگیر نیکل^{۳۲} پیشخدمت میانه سالی شده است. تیکوف جوایی گت کهنه اش می شود و داستانی را در باره دو زن بلغاری که یک صربی را پنهان کرده اند و او را با کت ارباب خود روانه کرده اند، باز می گوید و می افزاید که این داستان را از دیگران شنیده است، اما نمی داند که این دو زن همسر و دختر خودش بوده اند. کاپیتان بلانتسکلی را فرا می خوانند تا کت را باز گرداند. و تیکوف فکر می کند کاپیتان آمده است تا او را ملاقات کند. سوئیسی کت را به خاطر حفاظت گرو گذاشته است. راینا که عکسی از خود را به سرباز شکلاتی هدیه کرده است، می خواهد آن را از او بگیرد. لوکا که به راینا رشک می برد، به سرگیوس می گوید که کاپیتان بلانتسکلی را در اتاق راینا دیده است. سرگیوس می خواهد با این سوئیسی بجنگد، اما سرانجام سرگیوس در می یابد که واقعاً لوکا را دوست می دارد. کاپیتان بلانتسکلی در این زمان نسه میهمان خانه را در سوئیس به ارث می برد و می داند که به هنگام بازگشت از سوئیس با راینا ازدواج خواهد کرد. نمایشنامه اسلحه و انسان طنزی است در باره جنگ قهرمانی و حماسی با شخصیت هایی زیبا. گرایش آرام و مؤثر و رهایی از شیفتگی در باره جنگ از سوی کاپیتان بلانتسکلی به گونه خنده آوری بر گرافه گویی بیهوده سرگیسک و ناشایستگی کور کورانه سرگرد تأکید می گذارد.

کاندیدا^{۳۳} (۱۸۹۳)

یکی از مشهورترین کمدی های شاو، مورل^{۳۴}، کشیش سرشناسی است در یک ناحیه فقیرانه لندن که موفقیت خود را در زندگی مدیون همسرش کاندیدا می داند. شاعر جوانی به نام مارچینک^{۳۵} با آن ها زندگی می کند. مورل شاعر جوان را که دلپاخته کاندیداست، با حرف های خود می رنجاند و آزرده خاطر می کند، اما در عوض ازدواج شاد و کامیابی را به او نوید می دهد. مارچینک به کشیش می گوید کاندیدا بیش از شوی از خودراضی و تن آسایش ارزش دارد. به غرور و خودبینی مورل لطمه وارد می آید و به شاعر جوان فرمان می دهد که از خانه شان برود. ما در همین وقت کاندیدا وارد می شود و با شاعر

مرد سر نوشت (۱۸۹۶)^{۳۶}

ماجرای این نمایشنامه در ۱۷۹۶ رخ می دهد. ناپلئون که در این زمان ۲۷ ساله است، در میهمان خانه ای زندگی می کند و در این انتظار است که دستورات نظامی از پاریس برایش فرستاده شود. ستوان جوانی از پاریس می آید می گوید که در راه با جوانی که لباس نظامی بر تن داشته آشنا شده و او تمام نامه های نظامی را شایدانه از او ربوده است. ناپلئون به خشم می آید و فرمان می دهد که افسر قاصد را به خاطر کوتاهی در انجام وظیفه بازداشت کنند. در این میهمان خانه زن زیبا و اشراف گونه ای که بنا به گفته صاحب میهمان خانه چند ساعت پیش از ورود ناپلئون وارد شده است. وقتی این زن تصادفاً با ناپلئون و افسر جوان قاصد روبه رو می شود، افسر جوان از لحن صدای زن در می یابد که او همان افسر ظاهراً نظامی پوشی است که نامه های سری او را از چنگش درآورده و گریخته است. زن این ماجرا را انکار می کند، اما می گوید احتمالاً آن نامه ها را برادرش که بسیار به او شباهت دارد، سرقت کرده است چرا که توأمان زاده شده اند. اما ناپلئون که از حيله گری های زنان آگاه است، افسر جوان را روانه می کند و اسناد و نامه های سری را از زن مطالبه می کند. زن تمام حيله ها را به کار می برد. اما ناپلئون قانع نمی شود و سرانجام زن ناگزیر می شود نامه ها را به ناپلئون باز گرداند.

سزار و کلئوپاترا^{۴۷} (۱۹۰۰)

این نمایشنامه سزار را مردی زیرک و تیزهوش و دور از احساسات شخصی و کلئوپاترا را زنی بسیار جوان و چون بچه گربه‌ای نشان می‌دهد. وقتی این دو یکدیگر را ملاقات می‌کنند، کلئوپاترا از خواب بیدار شده و در رؤیا دیده است که میان پنجه‌های ابولهل گرفتار شده است. زن از نام هراس‌انگیز ابولهل تا زمانی که بر تخت نمی‌نشانند و سربازان رومی به ابولهل درود نمی‌گویند، خونی به دل راه نمی‌دهد. ملکه از حکمروایی بر کنار است، چرا که پرستارش فتاتیتا^{۴۸} هنوز بر او تسلط و چیرگی دارد، و زن تنها از برادرش پتولمی مسن‌تر است. او امیدی کودکانه برای دست یافتن به قدرت و انتقام دارد.

سزار به عبث می‌کوشد که کلئوپاترا را بر سر عقل آورد، و در پایان حتی فراموش می‌کند که با او خداحافظی کند. کلئوپاترا غمگین می‌شود، اما سزار به او قول می‌دهد که لرد جوان‌تری را به نام آنتونی^{۴۹} به دنبالش بفرستد.

نمایشنامه سزار و کلئوپاترا در حقیقت مقدمه‌ای است بر نمایشنامه آنتونی و کلئوپاترا که شاو در آن کوشیده است تا جنبه‌های سیاسی و نظامی وجود سزار را برملا سازد و نکات برجسته و مثبت او را نشان دهد. شاو معتقد است که سزار با صفات جهان‌گشا و ستمگر می‌توانست از اوضاع به نفع خود سود جوید. در حقیقت شاو تأثیر رفتار و کردار سزار را بر محیط و اطرافیان خود بازگو می‌کند.

مرید شیطان^{۵۰} (۱۹۹۰)

مرید شیطان یکی از مجموعه نمایشنامه‌هایی است به نام «سه نمایشنامه برای پیورتین‌ها (۱۹۰۱)» که از مشهورترین و سرگرم‌کننده‌ترین آثار شاو به شمار آمده است.

مرید و شیطان حال و هوایی آمریکایی دارد و دنیای آن در آن سرزمین است و ریچارد منسفیلد^{۵۱} کارگردان آن.

در این اثر درمی‌یابیم: «آنانی که بر اثر معیارهای سخت و جدی اخلاقی شریر پنداشته می‌شوند، غالباً ارواحی پاک و آزادماند.»

دیک دادجنون^{۵۲} را روحی تباه‌شده، آزاد فکر و بی‌دین می‌دانند و جامعه پیورترین معتقد است که او با شیطان هم‌پیمان است.

مادرش که زنی سرسخت است و به عدالت و تقوای خود اعتقاد دارد، او را از خود می‌راند. با این همه دادجنون آدمی است که اسی^{۵۳} دختر یتیمی را که در خانه مادرش زندگی می‌کند، پناه می‌دهد و حامی او می‌شود.

جو دیت^{۵۴} همسر اندرس^{۵۵} کشیش بخش از تصور شرارت دیک بیزاری می‌جوید، اما وقتی او رخصت می‌دهد که به اشتباه به جای شوهرش، که فرمانده شورشیان است، اسیر انگلیسی‌ها بشود، تنش به لرزه در می‌آید.

دیک تا پای دار هم می‌رود، اما وقتی اندرسن به موقع سر می‌رسد، از مرگ نجات پیدا می‌کند و خانم اندرسن می‌گوید که تصور غلط و قراردادی او درباره رفتار و کردار آدمی چون رفتار دلاورانه دیک دادجنون می‌باید از کشش نابه‌جا و ناشایسته او نسبت به خودش سرچشمه گرفته باشد. و وقتی دیک از گرفتن هر نوع پاداشی از سوی او ابا می‌ورزد، شگفت‌زده می‌شود.

مرد و ابرمرد^{۵۶} (۱۹۰۳)

شاو در نوشتن این نمایشنامه از نیچه الهام گرفته و از شخصیت دون ژوان سودجسته است. پدر آن ویلفیلد^{۵۷} وصیتی کرده است و به خواست دخترش جان تنر^{۵۸} یک شورش‌جوی جوان را به عنوان قیم او معرفی کرده است. آن ویلفیلد یک دختر زیبای انگلیسی است که به جان تنر دلباخته است و می‌خواهد با او ازدواج کند. «آن» پیوسته به راه خود می‌رود، اما می‌کوشد سرسختی و لجاجتش را پنهان نگاه دارد. با این همه، جان تنر فریب نمی‌خورد و وقتی می‌شنود که او قیم دختر شده است، خشمگین می‌شود.

جان تنر مرد مجردی است که از ازدواج می‌هراسد و وقتی در می‌یابد که «آن» دل در گرو عشق او نهاده است، تصمیم می‌گیرد به اسپانیا برود. در آنجا در خواب می‌بیند که دون ژوان شده است. در دوزخ با دونآنا^{۵۹} شخصیت ابرای موتسارت رودرو می‌شود که به آنا شباهت دارد و تندیس پدر دونآنا از آسمان فرو افتاده است.

دونآنا وقتی خود را در دوزخ می‌یابد، به خشم می‌آید، اما دون ژوان به او نصیحت می‌کند دوزخ

برای کسانی که در جست‌وجوی خوشبختی‌اند، پناهگاهی واقعی است.

جان تنر با ابلیس بر سر جنگ و ازدواج بحثی طولانی می‌کند و به تفصیل در باره نیروی زندگی که دو غریبه را در آغوش یکدیگر می‌افکند، توضیح می‌دهد. این نیرو و اجبار زندگی است که آدمی را وامی‌دارد تا حقیقت را کشف کند، و همین نیروی زندگی است که او را ناگزیر می‌کند تا راه به بهشت و واقعیت را بیابد. و بعد از خواب بیدار می‌شود.

آن ویلفیلد که تا اسپانیا جان تنر را دنبال کرده است، به او می‌گوید مادرش از او خواسته تا به ازدواج جان تنر در آید. اما جان تنر حرف او را نمی‌پذیرد و باز هم از تقاضای دختر امتناع می‌ورزد. با این همه در پایان نمایش «آن» و همان نیرو و جبر زندگی پیروز می‌شوند.

سرگرد باربارا^{۶۰} (۱۹۰۵)

طنزی است بر اوضاع اجتماعی و فقر و تهیدستی.

لیدی بریتومارت^{۶۱} شوی خود را که تولیدکننده جنگ‌افزار است و کودکان سرراهی را به فرزندی می‌پذیرد تا آن‌ها را بر سرکار بگذارد، ترک کرده است. لیدی بریتومارت حس می‌کند که این کار شوی از بخت و اقبال پسرشان استیفن^{۶۲} می‌کاهد.

وقتی دخترانش قرار است ازدواج کنند، به دنبال پدرشان می‌فرستد، چون حس می‌کند آن‌ها به کمک مالی پدر نیاز دارند. سارا^{۶۳} نامزد چارلز لوماکس^{۶۴} جوان خوب و بی‌آزاری شده است. و باربارا^{۶۵} که سرگردی در ارتش آزادی‌بخش است، و سیستم کاپیتالیستی را علت فقر و زیان‌های اجتماعی می‌داند، نامزد آدولفوس کوزینس^{۶۶} یک استاد زبان یونانی است.

آدولفوس کوزینس به خاطر باربارا به ارتش ملحق می‌شود. باربارا از شوی لیدی بریتومارت دعوت می‌کند تا از پناهگاهی دیدن کند و لرد قول می‌دهد که اگر باربارا به کارخانه‌اش بیاید، این کار را خواهد کرد.

روز بعد که باربارا از ارتش استعفا داده است، به کارخانه تولیدکننده جنگ‌افزار می‌رود. هر دو کارها را واری می‌کنند. کارگران دستمزدهای خوبی می‌گیرند و از کار خود راضی و خرسندند.

باربارا که هنوز می‌خواهد با کوزینس ازدواج

کند، نقطه نظرهای پدرش را در باره سرمایه‌داری می‌پذیرد و می‌اندیشد تنزل مرتبه و مقام که به دنبال فقر و تهیدستی می‌آید، باعث تمام زبان‌ها می‌شود.

بلا تکلیفی یا وضع دشوار دکتر ۶۷ (۱۹۰۶)

این نمایشنامه طنزی است بر جنبه‌های حرفه طبابت. سر کولنسو ریچنون^{۶۸} که اخیراً در باره بیماری سل به کشف جدیدی دست یافته، به لقب سلحشوری نایل می‌آید. سر پاتریک کالن^{۶۹} که پزشکی بازنشسته است، به او تبریک می‌گوید، اما کالن بر این باور است که هیچ کشفی جدید نیست.

والپول^{۷۰} جراح که فکر می‌کند تمام بیماری‌ها را می‌توان با برداشتن هسته مرکزی معالجه کرد، و رالف بلومفیلد با نینگتن^{۷۱} که سرم خونی ریچنون را برای معالجه تیفوئید به کار گرفته، و شاهزاده هنری کوچک را شفا داده است، امیدوار است به مقام سلحشوری مفتخر گردد.

جینیفر دابدات^{۷۲} زیبا به نزد ریچنون می‌آید و از او تقاضا می‌کند که شوهرش را نجات بدهد. ریچنون درنگ می‌کند، اما از جینیفر می‌خواهد شوهرش را به مهمانی شامی که برای همکارانش ترتیب داده است بیاورد. لویی دابدات جوان رذل و زرتگی است که از همه پول قرض می‌کند و همین طور از بلنکینسوپ^{۷۳} پزشک تهیدست و مسئول که دوست ریچنون است.

پس از آنکه او می‌رود، پیشخدمت می‌گوید که دابدات شوهر اوست، و در محلی که دکترها برای مشورتی گرد هم آمده‌اند، او تصدیق می‌کند که دو زن دارد.

آندروکلس و شیر ۷۴ (۱۹۱۲)

آندروکلس خیاط فروتن و تهیدستی است که به کیش مسیحیت گرویده است و به حیوانات عشق می‌ورزد. وقتی که او و مگارا^{۷۵} همسر ستیزه‌جویش از جنگلی در آفریقای شمالی می‌گذرند، با شیر درنده‌ای رو به رو می‌شوند که پنجه‌اش زخم برداشته است و آندروکلس خار بزرگی را از پای او بیرون می‌آورد. بعد آندروکلس را با دیگر مسیحیان دستگیر می‌کنند و به روم می‌آورند تا آن‌ها را در قفس جانوران درنده بیفکنند. گروه زندانیان سروردهایی می‌خوانند و در باره سرنوشت خود

شوخی می‌کنند تا دستگیرکنندگان خود را آزار بدهند. یک کاپیتان زیبا از گارد که دلباخته یکی از زندانیان به نام لاونیا^{۷۶} است می‌کوشد او را وادارد تا به خطای خود اعتراف کند. اما دختر استوار بر جای می‌ماند. آهنگری به نام فروویوس^{۷۷} که می‌هراسد رفتاری غیرمسیحی از او سر بزند، در برابر گلاادیاتورها مقاومت می‌کند و این خود چیزی است که در میدان مبارزه رخ می‌دهد. فروویوس یک تنه شش گلاادیاتورها را از پای در می‌آورد و مورد تحسین امپراتور قرار می‌گیرد.

آندروکلس خود را رو در روی دوست جنگلش باز می‌یابد و شیر از روی حق شناسی او را نجات می‌دهد. امپراتور سخت به شگفت می‌آید و آندروکلس و دیگر زندانیان را عفو می‌کند. این نمایشنامه را جان گسنر^{۷۸} منتقد معروف کمدی مقدس^{۷۹} نامیده است.

پیگمالیون^{۸۰} (۱۹۱۳)

در این کمدی ضد رمانتیک، هنری هیگینز^{۸۱} می‌شنود که لایزا دولیتل^{۸۲} دختر گل فروش لندن با لهجه بسیار بدی، حرف می‌زند. هیگینز یادداشت‌هایی از حرف‌های او برمی‌دارد. لایزا و عابران هیگینز را به نزد پلیس می‌برند. در میان جمعیت سرهنگ پیکرینگ^{۸۳} افسری بازنشسته است که لهجه‌های گوناگون هندی را خوب می‌داند و به لندن آمده است تا خصوصاً پروفیسور هیگینز را ملاقات کند.

پیکرینگ مشتاق پول به لایزا می‌دهد تا او دست از ناله و فغان خود بردارد. با این همه لایزا شنیده است که پروفیسور هیگینز گفته ظرف سه ماه می‌تواند او را مثل یک دوشس بار آورده و به مردم معرفی کند. از این رو صبح روز بعد به خانه هیگینز می‌رود تا از او درس صدا بگیرد.

پیکرینگ با هیگینز شرط می‌بندد که تمام مخارج آموزش لایزا را خواهد داد چون که او نخواهد توانست دختر را تعلیم بدهد. اما پس از یک دوره آموزش شدید و سخت، لایزا را به خانه مادر هیگینز در جلسی^{۸۴} می‌فرستند. وقتی لایزا وارد می‌شود، خانم اینسفورد هیل^{۸۵} پسرش فردی^{۸۶} و دخترش کلارا^{۸۷} را فرا می‌خواند.

لایزا که لباس زیبایی برتن دارد و فضل‌فروشانه و کاملاً درست و صحیح حرف می‌زند، از مباحث هوا و تندرستی مردم سخن به میان می‌آورد و

خانواده هیل‌ها را به تعجب وا می‌دارد. سرانجام هیگینز در یک مهمانی لایزا را به مردم معرفی می‌کند و در شرطی که با پیکرینگ بسته است، پیروز می‌شود.

مغلوب^{۸۸}

نمایشنامه‌ای بسیار مؤذیانه که شاو در آن بذله‌گویی خود را به منتها درجه می‌رساند. مردی میانه‌سال و زنی که تازه از سفر بازگشته است، در سالن انتظار میهمان‌خانه‌ای نشسته‌اند. مهر و علاقه خود را نسبت به یکدیگر اظهار می‌دارند. هر یک از این دو درمی‌یابد که آن دیگری بی‌یار نبوده است، اما با این همه، ازدواج کرده‌اند.

در این اتنا همسران این دو وارد می‌شوند که آن‌ها هم یکدیگر را دوست می‌دارند. یک زن دوست دارد که دوستش داشته باشند و زنی دیگر از عشق و عاشقی خسته و بیزار گشته است اما با این وجود کسانی که به او عشق می‌ورزند، سرگرمش می‌کنند و ناگزیر این بازی عشق و عاشقی ادامه پیدا می‌کند.

گاری سیب^{۸۹} (۱۹۲۹)

شاه انگلستان از اینکه می‌خواهند او بنا بر تصمیمات کابینه فردی بی‌اراده باشد، تمرد می‌کند. نخست وزیر دشمن اصلی اوست و وادارش می‌کنند که تسلیم بشود و شاه هم تهدید می‌کند که از تخت و تاج پادشاهی کناره‌گیری خواهد کرد، جایگاهی در مجلس عوام انگلستان داشته باشد و خود مقام نخست‌وزیری را احراز کند.

ملکه و یک زن رازدار و محرم اسرار درباری نقشه‌های شاه را پیچیده می‌کنند و بعد خبر گنج‌کننده‌ای از خارج می‌رسد که دول متحده آمریکا مشتاق است اعلامیه استقلال را پاره کند و بار دیگر به امپراتوری انگلستان بپیوندد.

تمام این وقایع به متارکه جنگ نازامی میان شاه و هیئت دولت او منجر می‌شود.

زن میلیونر^{۹۰}

یکی از آخرین نمایشنامه‌های شاو در باره زن زیاده‌طلبی است که پدرش ۱۵۰ میلیون و خودش ۳۰ میلیون پول به دست آورده‌اند. شاو با شخصیت‌های خود در این نمایشنامه سرمایه‌داری، فقر و تهیدستی و سیاست، کار و مردم را به انتقاد می‌گیرد.

بانوی سیاه غزل‌ها^{۹۱}

ماجراجویی تخیلی میان ویلیام شکسپیر و ملکه الیزابت. شکسپیر به قصر ملکه الیزابت می‌رود تا بانوی سیاه را که غزل‌های عاشقانه‌اش را برای او خوانده است، ببیند. اما به جای او با ملکه رو در رو می‌شود و به او دل می‌بازد. در این گیر و دار بانوی سیاه وارد می‌شود و چون سخت به خشم آمده است، از روی حسادت آن‌ها را به باد کتک می‌گیرد. شاعر و ملکه به این نتیجه می‌رسند که آدمی تنها با نان زندگی نمی‌کند.

خانه اندوه^{۹۲}

یکی از گیراترین آثار شاو که به خاطر کندوکاو در شخصیت آدمی از اهمیت شایان

توجهی برخوردار است. شاو در شخصیت‌هایی که از طبقه بالا به طبقه پایین نزول می‌کنند نومیدی، دیوانگی و سردرگمی را عیان می‌کند و در معرض دید خوانندگان خود می‌گذارد. او طرح نمایش را تغییر نمی‌دهد، اما در هر جای آن که بخواهد همه‌مه و آشوبی برپا می‌دارد و شخصیت‌ها را درباره زندگی آگاه می‌کند.

کاپیتان شات اور^{۹۳} سالخورده یکی از خارق‌العاده‌ترین شخصیت‌هایی است که درام‌نویسی او را به روی صحنه آورده است، می‌گوید: «فکر می‌کنید قوانین خدا به خاطر انگلستانی که در آن به دنیا آمده‌اید، به حالت تعلیق در خواهد آمد؟»

سایر شخصیت‌های نمایش به تساوی سرگردان و بدون هدف و دست‌خوش توفان شده‌اند. کاپیتان شات اور در پیری خود غوطه‌ور است. هزیون هوشایی^{۹۴} یکی از دختران کاپیتان بر شوی خود حکم می‌راند و سایر مردان را افسون می‌کند. هکتور هوشایی نفس خود را با ساختن افسانه‌های قهرمانی و حماسی نشو و نما می‌دهد. لیدی آتوررد^{۹۵} دختر دیگر کاپیتان از مقام به عنوان فرماندار مستعمراتی

لذت می‌برد. وقتی حباب غرور و خودبینی و فرمانروایی مالی باس متگان^{۹۶} کارخانه‌دار بزرگ خراش برمی‌دارد، درمانده می‌شود و افکاری چون افکار یک کودک پیدا می‌کند.

ایده‌آلیسم سودایی و خام دستانه مزینی‌دان^{۹۷} او را در تمام زندگی طعمه استثمار کرده است. طغیان غیرعادی الی دان^{۹۸} محصول سیاست پوچی و بیهودگی پدرش است.

سن جون^{۹۹}

شاو در مقدمه این نمایشنامه می‌نویسد: «برای درک محاکمه سن جون که من آن را بر حسب زمان منصفانه می‌دانم، لازم است مسیحیت کلیسای کاتولیک و سیستم فئودالی را در قرون وسطی درک کنیم.»

شاو ژان یا جون را دختری تندرست، زیرک و پارسای یک خانواده بورژوا می‌داند. او به زندگی سربازی عشقی سودایی داشت و وقتی کودکی بیش نبود، پدرش او را تهدید می‌کرد که اگر با سربازان فرار کند، سخت تنبیهش خواهد کرد. او می‌خواست زندگی مردانه‌ای داشته باشد و لباس مردانه بر تن کند.

بی‌نوشت:

68. Sir Colenso Ridgeon.
69. Sir P. Cullen.
70. Walpole.
71. Ralf Bloomfield Bonington.
72. Jennifer Dabedat.
73. Blenkinsop.
74. Androdes and The Lion
75. Megara.
76. Lavinia.
77. Farrowus.
78. J. Gassner.
79. a comedy of saintliness.
80. Pygmalion.
81. Henry Higgins.
82. Liza Doolittle.
83. Pickering.
84. Chelsea.
85. Eynsford Hill.
86. Freddy.
87. Freddy.
88. Overruled.
89. The Apple Cart.
90. Millionairess.
91. Dark Lady of the Sonnets.
92. Heartbreak House.
93. Shotover.
94. Hosione Hushabye.
95. Lady Uterword.
96. Boss Mangan.
97. Mazzini Dunn.
98. Effie Dunn.
99. Saint Joan.

34. Morel.
35. Marchbank.
36. You never can tell.
37. Valentine.
38. Clandon.
39. Gloria.
40. Dolly.
41. Phillip.
42. Crampton.
43. William.
44. Mccourmas.
45. Bohun.
46. The Man of Destiny.
47. Caesar and Cleopatra.
48. Platateeta.
49. Antony.
50. Devil's Disciple.
51. R. Mansfield.
52. dick Dudgeon.
53. Essie.
54. Judith.
55. Anderson.
56. Man and superman.
57. Ann withfield.
58. John Tanner.
59. Dona Ana.
60. Major Barbara.
61. Lady Britomart.
62. Stephen.
63. Sarah.
64. C. Lomax.
65. Barbara.
66. Adolphus Cusins.
67. The Doctor's dilemma.

1. G.B. Shaw.
2. Ibsen.
3. Nietzsche.
4. Biology.
5. Fabian.
6. Fantasy.
7. Wit.
8. Satire.
9. Iconoclasm.
10. Social perspective.
11. Infidelity.
12. Morality.
13. Social aristocracy.
14. Hypocrisy.
15. W. Archer.
16. G. B. Shaw.
17. W. Archer.
18. Walter.
19. Mrs. Warren's Profession.
20. Virie Warren.
21. Surrey.
22. Praed.
23. Sir George Crofts.
24. F. Gardner.
25. Arms and The Man.
26. Petkoff.
27. Catherin.
28. Raina.
29. Sergius.
30. Bluntschl.
31. Louka.
32. Nicola.
33. Candida.